

پرولتاریا و کمونیست ها

رابطه ی کمونیست ها با پرولتارها بطور کلی از چه جنمی است؟
کمونیست ها در مقابل سایر احزاب طبقه ی کارگر حزب جداگانه ای تشکیل نمی دهند.

آنان منافی جدا و جداگانه از پرولتاریا، بطور کلی، ندارند.
آنان هیچگونه اصول افتراقی** از خود بوجود نمی آورند تا بوسیله آن نهضت پرولتاریا را شکل داده، قالب گیری بکنند.

تنها دو نکته ی زیر کمونیست ها را از سایر احزاب طبقه ی کارگر مشخص می کند:

۱- کمونیست ها در مبارزات ملی پرولتارهای کشورهای مختلف، منافع مشترک کل پرولتاریا را، صرفنظر از تمام ملیت ها، خاطرنشان کرده، آن را جلوه گر می سازند.

۲- در مراحل مختلف که مبارزه ی طبقه ی کارگر با بورژوازی، در طول رشد خود، باید از آن بگذرد، کمونیست ها همیشه و در همه جا از منافع نهضت، بطورکلی، جانبداری می کنند.

به همین دلیل کمونیست ها از یکسو، یعنی در عمل، پیشرفته ترین و عزم جزم کرده ترین بخش احزاب طبقه ی کارگر هر مملکت را تشکیل می دهند، و در واقع بخشی هستند که همه ی آن دیگران را به حرکت در می آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی

** Sectarian

از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده‌ی عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که بروشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهائی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می‌کنند.

هدف فوتی و فوری کمونیست‌ها همان است که همه‌ی احزاب پرولتاریائی دیگر نیز دارند: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله‌ی پرولتاریا.

نتیجه‌گیری‌های نظری کمونیست‌ها به هیچوجه مبتنی بر عقاید و اصولی نیست که این یا آن به اصطلاح مصلح جهانی کشف و یا اختراع کرده باشد.

کمونیست‌ها، بطور عمومی، مناسبات واقعی ناشی از یک مبارزه‌ی طبقاتی موجود، و ناشی از نهضتی تاریخی را، که درست در برابر چشمان ما جریان دارد، انحصاراً، بیان می‌کنند. از بین بردن روابط موجود مالکیت بهیچوجه از ویژگی‌های بارز کمونیسم نیست.

تمام روابط مالکیت در گذشته، مدام دستخوش تغییر تاریخی ناشی از دگرگونی در شرایط تاریخی بوده است.

مثلاً انقلاب فرانسه^(۱۳) مالکیت فئودالی را به سود مالکیت بورژوائی ملغی کرد. ویژگی بارز کمونیسم، از بین بردن مالکیت به معنای اعم نیست، بلکه انهدام مالکیت بورژوائی است. لکن، مالکیت خصوصی جدید بورژوائی، تجلی نهائی و کاملترین جلوه‌گاه دستگاه تولید و تملک تولیدات است، که بنوبه‌ی خود مبتنی بر تخصیص طبقاتی و متکی بر استثمار گروهی عظیم بدست گروهی قلیل است. از این دیدگاه، نظریه‌ی کمونیست‌ها را می‌توان در این عبارت کوتاه خلاصه کرد: الغاء مالکیت خصوصی.

ما کمونیست‌ها را ملامت کرده‌اند که می‌خواهیم حق کسب مالکیت خصوصی را لغو کنیم، مالکیتی که نتیجه‌ی کار خود انسان است، مالکیتی که می‌گویند زیر بنای تمام آزادی، فعلیت و استقلال شخصی است.

مالکیتی که حاصل دسترنج خود شخص و حاصل عرق جبین و کدیمین باشد! آیا غرض شما مالکیت صنعتگر خرده پا، روستائی خرده پا، و آن شکل مالکیتی است که پیش از مالکیت بورژوائی وجود داشت؟ چنین مالکیتی نیازی به الغاء کردن ندارد؛ چرا که رشد صنعت تا حد زیادی این مالکیت را به این زودی از بین برده، یا روزانه هنوز هم از بین می برد.

و یا اینکه غرض مالکیت خصوصی جدید بورژوائی است؟

آیا کار مزدگیر برای کارگر مالکیتی ایجاد می کند؟ نه حتی ذره ای. کار مزدگیر سرمایه ایجاد می کند؛ یعنی نوعی مالکیت که کار مزدگیر را استثمار می کند، و نمی تواند افزایش یابد جز بشرط ایجاد ذخیره جدیدی از کار مزدگیر برای استثمار تازه تر. مالکیت، در شکل کنونی اش، مبتنی بر تخصیص سرمایه و کار مزدگیر است. بیایید طرفین این تخصیص را بررسی کنیم.

سرمایه دار بودن نه تنها به معنی داشتن موقعیتی است مطلقاً شخصی؛ بلکه عبارتست از موقعیتی اجتماعی در تولید. سرمایه محصولی است جمعی و تنها با عمل متحد بسیاری از افراد اجتماع، و حتی در تحلیل نهائی، تنها با عمل متحد تمام افراد اجتماع، به حرکت می افتد.

به همین دلیل، سرمایه، قدرتی خصوصی نیست، بلکه قدرتی اجتماعی است.

به همین دلیل، موقعیکه سرمایه تبدیل به مالکیت مشترک، یعنی مالکیت تمام افراد اجتماع می شود، مالکیت خصوصی بوسیله ی آن تبدیل به مالکیت اجتماعی نمی گردد. تنها صبغه ی اجتماعی مالکیت است که تغییر می یابد؛ یعنی مالکیت صبغه ی طبقاتی خود را از دست می دهد.

بیایید حالا بپردازیم به کار مزدگیر.

بهای متوسط کار مزدگیر عبارتست از حداقل دستمزد، یعنی آن مقدار وسیله ی معاشی که مطلقاً برای زندگی بخور و نمیر کارگر به عنوان یک کارگر ضرورت دارد. به همین دلیل آنچه کارگر دستمزد بگیر از طریق کار خود بدست می آورد، فقط

کافیست تا او به زندگی بخور و نمیر خود ادامه داده، همان زندگی را دوباره بوجود آورد. ما بهیچوجه قصد نداریم این مالکیت خصوصی محصول کار را لغو کنیم، مالکیتی که برای حفظ و تکثیر زندگی بشر بوجود آمده، و هیچ نوعی مازادی از خود بجای نمی گذارد تا بوسیله ی آن کار دیگران سواری بگیرد. آنچه که ما می خواهیم لغو بکنیم صبغه ی فلاکت بار این مالکیت است، که طبق آن کارگر زندگی می کند تا فقط بر مقدار سرمایه بیفزاید، و فقط تا آنچه که منافع طبقه حاکم اقتضاء می کند، اجازه ی زندگی می یابد.

در جامعه ی بورژوائی کار زنده فقط وسیله ایست برای افزایش کار متراکم. در جامعه ی کمونیستی کار متراکم وسیله ای نیست جز برای گسترش دادن، غنی تر کردن و بالا بردن سطح زندگی کارگر.

به همین دلیل در جامعه ی بورژوائی، گذشته بر حال حاکم است، در جامعه ی کمونیستی حال بر گذشته حاکم است. در جامعه ی بورژوائی سرمایه مستقل است و فردیت دارد، در حالیکه انسان زنده تابع است و فاقد فردیت.

و تازه بورژواها، الغاء چنین اوضاعی را، الغاء فردیت و آزادی می نامند! و حق هم دارند. آری، بدون تردید، غرض همان الغاء فردیت بورژوائی، استقلال بورژوائی، و آزادی بورژوائی است!

تحت شرایط کنونی تولید بورژوائی، غرض از آزادی عبارت است از تجارت آزاد، و خرید و فروش آزاد.

ولی اگر خرید و فروش از بین برود، خرید و فروش آزاد نیز از بین خواهد رفت. این حرف و سخن در باره ی خرید و فروش آزاد و تمام "کلمات گستاخانه ی" بورژوازی ما، بطور کلی، در باره ی آزادی، فقط موقعی معنی دارد- البته در صورتی که معنایی هم داشته باشد- که وضع را با خرید و فروش محدود و تجار زنجیر شده ی قرون وسطی مقایسه کنیم، ولی اگر این خرید و فروش را با الغاء خرید و فروش و

الغاء شرایط بورژوایی تولید و الغاء خود بورژوازی، بطریقه ی کمونیستی، مقایسه بکنیم، دیگر برای آن معنایی مترتب نخواهد بود.

شما از این قصد ما برای از بین بردن مالکیت خصوصی بوحشت افتاده اید. ولی در همین جامعه ی موجود شما، مالکیت خصوصی برای نه دهم جمعیت هم اکنون از بین رفته است؛ وجود این مالکیت در دست گروهی قلیل، تنها بدلیل عدم وجود آن در دست آن نه دهم جمعیت است. به همین دلیل، در واقع شما ما را ملامت می کنید که ما قصد داریم شکلی از مالکیت را از میان برداریم که تنها شرط لازم برای وجود آن، عدم وجود هر نوع مالکیت برای اکثریت عظیم اجتماع است.

در یک کلام، شما ما را ملامت می کنید که ما می خواهیم مالکیت شما را لغو کنیم. و همینطور هم هست. آری، ما دقیقاً همین قصد را داریم.

از آن لحظه که دیگر نتوانیم کار را به سرمایه، پول، اجاره، و یا به نیروی اجتماعی قابل انحصار تبدیل کنیم، یعنی از لحظه ای که دیگر نتوانیم مالکیت فردی را به مالکیت بورژوایی و سرمایه بدل کنیم، باری از همان لحظه، شما می گویند، فردیت از میان رفت.

به همین دلیل شما باید اعتراف کنید که غرض شما از "فرد" کسی جز آن بورژوا، کسی جز آن مالک طبقه ی متوسط نیست. برآستی هم که باید این شخص را از میان برد و دیگر نگذاشت پیدایش بشود.

کمونیسم هیچکس را از قدرت تملک محصولات اجتماع محروم نمی کند؛ بلکه تنها کاری که می کند این است که او را از مقید کردن کار دیگران از طریق چنین مالکیتی باز می دارد.

معترض شده اند که در صورت الغاء مالکیت خصوصی، کارها متوقف شده و تنبلی جهانی بر همه حاکم خواهد شد.

با این فرضیه، پس باید جامعه ی بورژوایی، به علت تنبلی مطلق اش، مدت ها پیش منقرض شده باشد؛ چرا که آن عده از افراد جامعه ی بورژوایی که کار می کنند،

چیزی بدست نمی آورند؛ و آنهایی که همه چیز بدست می آورند، کار نمی کنند. این اعتراض، یکجا، بیان همان تکرار مکررات است که موقعیکه سرمایه دیگر نباشد کار مزدگیر هم دیگر نخواهد بود.

تمام اعتراضاتی که به شیوه ی کمونیستی تولید و مالکیت محصولات مادی صورت گرفته، عیناً علیه شیوه های کمونیستی تولید و مالکیت محصولات فکری نیز صورت گرفته است. بهمانگونه که از نظر بورژوا، ناپدید شدن مالکیت طبقاتی مترادف با ناپدید شدن خود تولید است، از نظر او ناپدید شدن فرهنگ طبقاتی، با ناپدید شدن کل فرهنگ یکسان است.

فرهنگی که بورژوازی بر سر انهدام آن نوحه سر می دهد، برای اکثریت عظیم تنها به منزله ی آموزشی است تا انسان چون ماشین عمل کند.

ولی تا زمانی که شما با گز عقاید بورژوایی خود پیرامون آزادی، فرهنگ و قانون و غیره، اندیشه ی ما در باره ی الغاء مالکیت بورژوایی را می سنجدید، با ما جروبحث نکنید. همان عقاید شما، زانیده ی شرایط تولید بورژوایی شما و مالکیت بورژوایی است؛ به همانگونه که فلسفه ی قوانین شما چیزی جز اراده ی طبقه ی شما نیست که بدل به قانونی برای همگان شده، اراده ای که صبغه و جهت اساسی آنرا شرایط اقتصادی حیات طبقه ی شما تعیین کرده است.

شما در این تصور واهی خودپسندانه که مجبورتن می کند شکل های اجتماعی ناشی از شیوه ی کنونی تولید، و شکل مالکیت را (روابطی تاریخی که بر اثر پیشرفت تولید پدیدار و ناپدید می شوند) بدل به قوانین ابدی طبیعت و منطق بکنید، باری در این تصور واهی- شما، با هر طبقه ی حاکمی که پیش از شما آمده، شریک هستید. آنچه شما به رأی العین در مالکیت کهن می بینید و آنچه در مالکیت فنودالی می پذیرید، وقتی که به مورد خودتان و شکل بورژوایی مالکیت می رسد، البته از پذیرفتنش احتراز می کنید.

الغاء خانواده! حتی رادیکال ترین افراد به محض شنیدن این پیشنهاد کُفر آمیز کمونیست ها، بدل به یک پارچه آتش می شوند.

خانواده ی کنونی، این خانواده ی بورژوائی، بر چه اساسی بنیان شده است؟ بر اساس سرمایه و نفع شخصی. این خانواده، در پیشرفته ترین شکلش، فقط در میان بورژوازی وجود دارد. لکن این وضع امور، مکمل خود را، در عدم وجود عملی خانواده بین پرولتارها، و نیز فحشاء عمومی پیدا می کند.

خانواده ی بورژوائی، وقتیکه مکملش از بین رفت، خود به خود از میان خواهد رفت؛ و با زوال سرمایه هر دو زوال خواهند یافت.

آیا به ما حمله می کنید که ما می خواهیم به استثمار فرزندان بوسیله ی پدران و مادران خاتمه دهیم؟ درست است. ما به این جنایت اعتراف می کنیم.

ولی خواهید گفت، وقتی که ما بجای آموزش خانوادگی، آموزش اجتماعی را می گذاریم، مقدس ترین روابط را نابود می کنیم.

و این آموزش شما! و مگر این آموزش، خود اجتماعی نیست و با شرایط اجتماعی که تحت آن شما مردم را آموزش می دهید، و با مداخله ی مستقیم و غیرمستقیم اجتماع، و از طریق مدارس و غیره، ماهیت آن تعیین نمی شود؟ کمونیست ها مخترع دخالت اجتماع در آموزش و پرورش نیستند، ولی می کوشند ماهیت این دخالت را عوض کرده، آموزش و پرورش را از نفوذ طبقه ی حاکم نجات دهند.

یاوه سرانی بورژوازی پیرامون خانواده و آموزش و پرورش، و ارتباط متقابل و مقدس پدر و مادر با فرزندش، وقتی بیش از پیش نفرت انگیز می شود که از طریق عمل صنعت جدید، تمام علقه های خانوادگی بین پرولتارها از هم می گسلد، و کودکان آنان تبدیل به اشیاء ساده ی تجارتي و وسائل کار می شوند.

و آنوقت جیغ دسته جمعی بورژوازی گوش آسمان را کر می کند که شما کمونیست ها می خواهید اشتراک در زنان را بوجود آورید.

یک بورژوازن خود را صرفاً یک وسیله ی تولید بشمار می آورد. او می شنود که وسائل تولید قرار است مشترکاً بوسیله ی همه بکار گرفته شود، و طبیعتاً نتیجه ای جز این نمی تواند بگیرد که سرنوشت اشتراکی بودن همه چیز شامل زنان نیز خواهد شد.

او حتی نمی تواند حدس بزند که هدف واقعی از میان برداشتن وضع زنان است به عنوان وسائل تولیدی صرف.

و دیگر آنکه هیچ چیز مضحک تر از خشم زاهدانه ی بورژوازی ما در باره ی اشتراک در زنان نیست؛ اشتراکی که بورژواها وانمود می کنند که کمونیست ها آشکارا و رسماً برقرار خواهند کرد. لازم نیست که کمونیست ها اشتراک در زنان را بوجود بیاورند؛ این اشتراک تقریباً از ازل تا به امروز وجود داشته است.

بورژواهای ما، صرف نظر از فاحشه های عمومی، به زنان و دختران پرولتارهایی که در اختیار دارند، قناعت نکرده، از بلند کردن زنان یک دیگر نیز غرق در شعف می شوند.

ازدواج بورژوازی در واقع دستگاهی است از زنان شراکتی، و بدین ترتیب، در نهایت، آنچه که بخاطر آن احتمالاً می توان کمونیست ها را سرزنش کرد اینست که آنان، بجای اشتراک در زنان- که از روی ریاکاری پنهان نگه داشته شده- اشتراکی از زنان می خواهند که آشکار شکل قانونی بخود گرفته باشد. علاوه بر این، این دیگر بدیهی است که الغاء دستگاه کنونی تولید باید با خود الغاء اشتراکی از زنان را که از آن دستگاه سرچشمه گرفته، یعنی الغاء فحشاء عمومی و خصوصی را، به همراه آورد.

و باز کمونیست ها را سرزنش می کنند که می خواهند کشورها و ملیت ها را از بین ببرند.

کارگران کشور ندارند. ما از آنان چیزی را که ندارند نمی توانیم پس بگیریم. از آنجا که پرولتاریا باید نخست سیادت سیاسی کسب کند و باید به عنوان طبقه ی رهبر

ملت قد علم کند و باید خود ملت را تشکیل دهد، باری، به این دلایل، پرولتاریا خود ملی است، و البته نه به تعبیری که بورژوازی از کلمه ی ملت دارد.

اختلافات و تخاصمات ملی، بین مردمان مختلف، روز بروز، به علت رشد بورژوازی، آزادی تجارت، بازار جهانی، و اتحاد شکل شیوه ی تولید و شرایط زندگی مربوط به این اوامر، دارد بیشتر زوال می یابد.

سیادت پرولتاریا سبب خواهد شد که این اختلافات سرریز از بین برود. عمل متحده، دستکم از طرف کشورهای بزرگ متمدن، یکی از نخستین شرایط آزادی پرولتاریاست.

بهمان نسبت که استثمار یک فرد بوسیله ی فردی دیگر پایان خواهد یافت، استثمار یک ملت بوسیله ی ملت دیگر نیز به پایان خواهد آمد. به همان نسبت که تخاصم موجود بین طبقات یک ملت دچار زوال می شود، خصومت یک ملت نسبت به ملت دیگر نیز از میان خواهد رفت.

تهدمت هائی که از دیدگاه های مذهبی، فلسفی، و بطور کلی ایدئولوژیکی به کمونیسم بسته می شود، هیچکدام در خور بررسی جدی نیست.

مگر این احتیاج به اشراق عمیق دارد تا انسان درک کند که عقاید، نظریات و تصوراتش، و بطور کلی شعور انسان، با هر تغییری که در شرایط زندگی مادی، و مناسبات اجتماعی، و حیات اجتماعی او پدیدار شود، تغییر می کند؟

تاریخ عقاید، چه چیزی جزین را ثابت می کند که تولید فکری، به همان نسبتی که تولید مادی تغییر پیدا کرده، دگرگون می شود؟ عقاید حاکم بر هر عصر، پیوسته عقاید طبقه ی حاکم بوده است.

وقتی مردم از عقایدی سخن می گویند که جامعه را منقلب کرده، در واقع این حقیقت را بیان می کنند، که در چهارچوب جامعه قدیم، عناصر جامعه ی جدید خلق گردیده است، و اینکه انهدام عقاید قدیم همگام با انهدام شرایط زندگی قدیم است.

زمانی که دنیای کهن به احتضار افتاده بود، مسیحیت بر مذاهب کهن غلبه کرد. وقتیکه عقاید مسیحی تسلیم عقاید عقلانی* در قرن هجدهم شد، جامعه ی فنودالی با بورژوازی انقلابی آن زمان جنگ چنگ و دندان خود را کرد و مُرد. عقاید مربوط به آزادی مذهب و وجدان فقط مظهر سلطه ی رقابت آزاد در قلمرو دانش انسان است. خواهند گفت: "تردیدی نیست که عقاید مذهبی، اخلاقی، فلسفی، و قضائی، در مسیر رشد تاریخ، تغییر پیدا کرده اند. ولی مذهب، اخلاق، فلسفه، علوم اجتماعی، و قانون، پیوسته از تغییر جان سالم بدر برده اند."

"علاوه بر این، حقایق ابدی وجود دارد، چون آزادی، عدالت و غیره، که در تمام مراحل اجتماعی مشترکاً وجود داشته است. لکن، کمونیسم بر این حقایق ابدی بطلان می کشد، کل مذهب، کل اخلاق را لغو می کند، بجای آنکه بر مبنای بنیادی جدید آنها را شکل ببخشد. به همین دلیل کمونیسم در خلاف مسیر تمام تجربه های گذشته ی تاریخی عمل می کند."

براستی این تهمت در چه چیز خلاصه می شود؟ تاریخ تمام جوامع گذشته از رشد تخصصات طبقاتی تشکیل شده، تخصصاتی که در اعصار مختلف شکل های مختلف به خود گرفت.

لکن هر شکلی که کلیه ی این تخصصات گذشته به خود گرفته باشد، یک چیز در مورد همه مشترکاً صادق است، و آن استئمار بخشی از اجتماع بوسیله ی بخش دیگر است. پس جای تعجب نیست که شعور اجتماعی اعصار گذشته، برغم تمام کثرت و تنوعی که از خود نشان می دهد، در داخل شکل های مشترک خاص، و یا عقاید عمومی خاصی حرکت می کند که نمی تواند بکلی نابود شود، جزینکه تخصصات طبقاتی نیز کاملاً ناپدید گردند.

انقلاب کمونیستی، افراطی ترین انفصال با مناسبات مالکیت سنتی است؛ پس جای تعجب نیست که رشد آن شامل افراطی ترین انفصال با عقاید سنتی باشد.

* Rationalist

ولی ببناید اعتراضات بورژوازی نسبت به کمونیسم را پایان یافته تلقی کنیم. در صفحات گذشته دیدیم که نخستین قدم در انقلاب طبقه ی کارگر، عبارتست از، ارتقاء دادن پرولتاریا به مقام طبقه ی حاکم، و کسب پیروزی در جنگ برای دموکراسی.

پرولتاریا سیادت سیاسی خود را بکار خواهد برد تا درجه به درجه تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی خارج کرده، تمام وسائل تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریا سازمان یافته در قالب طبقه ی حاکم متمرکز سازد، و جمع نیروهای تولیدی را هر چه زودتر افزایش دهد.

البته در آغاز چنین کاری جز از طریق تهاجم مستبدانه بر حقوق مالکیت و شرایط تولید بورژوازی غیرممکن است؛ بنابراین چنین کاری با وسائل صورت می گیرد که به ظاهر از نظر اقتصادی غیرکافی و نارسا هستند، ولی در جریان نهضت، شتاب و گستردگی بیشتر پیدا کرده، تهاجم های بیشتری را به نظام اجتماعی قدیم الزام آور می سازند، و بعنوان وسائل انقلابی کردن کامل شیوه ی تولید، گریز و گزیزی جز استفاده از آنها نیست.

البته این اقدامات در کشورهای متفاوت فرق خواهند کرد. با وجود این در پیشرفته ترین کشورها، بطور کلی، اقدامات زیر را می توان بکار بست.

- ۱- الغاء مالکیت در زمین و استفاده از تمام مال الاجاره های زمین برای مقاصد عمومی
- ۲- مالیات بر در آمد تصاعدی سنگین و یا مالیات بر در آمد درجه بندی شده.
- ۳- الغاء تمام حقوق وراثت.
- ۴- ضبط اموال همه ی مهاجران و متمدان.
- ۵- تمرکز اعتبار در دست دولت بوسیله ی یک بانک ملی با سرمایه ی دولتی و با انحصار مطلق.

- ۶- تمرکز وسائل ارتباطات و حمل و نقل در دست دولت.
 - ۷- گسترش کارخانجات و وسائل تولید دولتی؛ تحت کشت در آوردن زمین های بایر و بطور کلی بهبود دادن زمین طبق نقشه ی واحد.
 - ۸- متعهد ساختن عموم مردم به کار. ایجاد ارتش های صنعتی، بویژه، برای کشاورزی.
 - ۹- ترکیب کشاورزی با صنایع کارخانه ای؛ لغو تدریجی فرق بین شهر و روستا از طریق توزیع هماهنگ تر جمعیت در سراسر کشور.
 - ۱۰- تأمین تحصیل مجانی برای کلیه ی کودکان در مدارس عمومی. لغو کار کارخانه ای کودکان در شکل کنونی آن. ترکیب آموزش و پرورش با تولید صنعتی و ... و ... و.
- وقتیکه در جریان حرکت امور، امتیازات طبقاتی از بین رفت و سراسر تولید در دست جمع بزرگی از کل ملت قرار گرفت، قدرت عمومی صبغه ی سیاسی خود را از دست خواهد داد. منظور از قدرت سیاسی، دقیقاً، عبارتست از فقط قدرت سازمان یافته ی یک طبقه برای ستم روا داشتن بر طبقه ی دیگر. اگر پرولتاریا در طول مبارزه ی خود با بورژوازی، به مقتضای شرایط، مجبور شود خود را به عنوان یک طبقه سازمان دهد، و اگر از طریق انقلاب خود را تبدیل به طبقه ی حاکم کند و از این طریق با نیروی قهریه، شرایط قدیم تولید را برآورد و از میان بردارد، پس در واقع در کنار این شرایط، شرایط لازم ادامه ی حیات تخصصات طبقاتی و بطور کلی طبقات را نابود کرده، ازین طریق، سیادت خود را به عنوان یک طبقه نیز لغو خواهد کرد.
- بجای جامعه ی قدیم بورژوائی، با طبقات و تخصصات طبقاتی اش، جمعی خواهیم داشت که در آن رشد آزادانه ی هر فرد، شرط رشد آزادانه ی جمع باشد.